به له و بر علیه آقای خراسانی

ملک الشعراء بهار

طرح مینماید تا راهی برای این کار بیاندیشند و پیشنهاد عملی مؤثری بدهند و یکدسته جوانان‏ بیچاره را که از ترس استهزای متتبعین حاشیه‏نشین و منقدین کناره گزین جرأت اقدام باین گونه‏ کارها را ندارند تشویق نمایند که بوظیفهء علمی و اخلاقی خود عمل کنند و در بسط و اشاعهء فرهنگ جدید و تلفیق و تطبیق آن با علوم و معارف و ذخائر معنوی گرانبهای اسلافشان به نحوی‏ که شایستهء سنن دیرین این کشور است سعی بجای آرند.

نکتهء که در این‏باره باید در نظر داشت اینست که بعقیدهء ناقص نگارنده همانقدر که‏ ترجمهء آثار و علوم جدید فرنگی واجب است ترجمهء کتابهای علمی و حکمتی قدما هم ضرورت‏ دارد تا اولا اصطلاحات آنها که فعلا بواسطهء جهل به زبان عربی و عدم انس اغلب مترجمین‏ با آن متروک مانده احیا بشود و مورد استفاده قرار گیرد ثانیا رشتهء ارتباط و علقهء فکری‏ که بایستی بین نسل معاصر و علوم و معارف و گنجینهء فرهنگی پیشینیان موجود باشد دوباره‏ برقرار گردد و الا با همهء سعی و مجاهدتی که در این چهل سالهء اخیر بعمل آمده تابحال نتیجهء مطلوب از تمدن و معارف فرنگی در ایران حاصل نشده است و تا یک محیط فکری مستقل‏ و بومی ایجاد نشود و ارتباط با مدنیت سابق مجددا استقرار نیابد و باصطلاح فرنگیها مقدمات‏ تکوین و پیدایش یک«ایدئولوژی ملی»فراهم نباید تمام زحمات و نقشه‏های اولیای امور برای تربیت تودهء مردم و ترقی و پیشرفت کشور عقیم خواهد ماند.

خلاصه بعقیدهء بنده بحث الفاظ تا جائیکه برای حصول منظور فوق لازم باشد ضروری و حائز کمال اهمیت است ولی آنچه زائد بر آن طرح گردد و مورد بحث واقع شود جز تلف وقت‏ و عمر و ترویج قیل و قال و انصراف از فعل و حال نخواهد بود.

«صاحبدل»

بقیه صفحه 250 بقدر ذره‏ای متکی باساس و اصلی میبود و حتی اگر در زبان پهلوی شمالی که متروک شده یا در ضمن اوستا و سایر لهجات منسوخ فارسی پایه و مقیاسی میداشت و حتی اگر خلاف آن بالصراحه‏ موجود نمی‏بود غمی نداشتیم،ولی متاسفانه دو کلمهء«پوشاک»و«خوراک»هیچکدام‏ از کلمات نجیب فارسی نیست و در عرف زبان دری هرگز مورد استعمال نداشته و بجای آندو پوشش و خورش مستعمل بوده است و از کلمات عامیانه‏ایست که در قرن اخیر بعضی شعرا مثل‏ حکیم سوری و غیره جز،طنز وارد شعر ساخته‏اند و در آثار استادان مسلم وجود ندارد و در عرف عوام هم‏سوای ایندو کلمه موجود نیست.ازینرو قابل آن نبود که کسروی آنرا مبداء الهامات ایام اخیر قرار دهد و بقیاس آندو بنیادی در دستور زبان فارسی بگذارد و آن بنیاد سست‏ و خام و خلاف قیاس مورد توجه دیگران خاصه اهل علم نیز واقع گردد!

1-مقاله آقای سید احمد خراسانی را در شماره چهارم مجله دانش مطالعه کردم.چون‏ مدیر مجله دانش و خود آقای خراسانی اشاره فرموده‏اند که عقیده خود را درباره اینمقاله بنویسم‏ اینک بدین مختصر زحمت داد.

در جایز بودن یا نبودن استعمال بر علیه وله،باید دانست که در نثر پنجاه سال قبل‏ این الفاظ وجود نداشت و بعضی نویسندگان جراید که خود ترک بوده یا در استانبول زیاد مانده‏ یا آنجا درس خوانده‏اند این دو ترکیب زشت را که از مخترعات نویسندگان متفنن ترک بود بممالت ما سوغات آورده‏اند و خدا عمر دهد کسی را که از نوشتن این دو لفظ رکیک دست نگاه بدارد.

فراموش نکرده‏ام که در آغاز مشروطه که من بیست ساله بودم و تا اندازهء بزبان‏ فارسی و عربی آشنا،روزی کسی یکی از جراید تهران را میخواند و رسید بهمین کلمه‏ «بر علیه»...و مخلص ابتدا ملتفت معنی آن نشدم و یاد دارم که حضار و آن خوانندهء جریده‏ مدتها بر سر کلمه بحث میکردند که چه باید باشد؟و یکی میگفت:گویا«علیه»(بتشدید یا خوانده بودند)مراد دولت علیهء عثمانی است!

اما با الف نوشتن کلماتی که در عربی بیاء مقصوره نوشته میشود کاملا منطقی است‏ و در تتبعابی که شده بارها دیده‏ام که متقدمان در قرون سابقه این کلمات را با الف نوشته‏اند و چون این نکته را مکرر دیده‏ایم نمی‏توان گفت از اتفاق یکبار کاتبی سهوی کرده،و من در جلد سوم«سبک‏شناسی»بدین معنی جائی اشاره کرده‏ام.و جا دارد که فرهنگستان ایران اعلام نماید که من بعد این کلمات یعنی:تمنی.تقاضی.کسری.موسی.مصطفی و نظایر آنرا بالف باید نوشت.

2-اما در خصوص«مومی الیه»آنچه بیاد دارم در تحریرات قدیم این مجله را بهمین‏ شکل یعنی بیاء مقصوره دیده‏ام اما از طرفی اشکال شما هم وارد است و در اقرب الموارد نیز «مؤمأ الیه»بفتح میم دوم و ضم همزه بصیغه اسم مفعول ضبط شده است.جوهری و فیروز زمخشری در اساس البلاغه چنین گوید:«و م أ-اومات الیه،و صلی با لایماء و فلان مومی‏ الیه...»1بعضی از اهل فضل از قبیل محمد غیاث الدین مؤلف غیاث اللغات هم کلمه مزبور را«مومی الیه»ضبط کرده و آنرا«اسم مفعول از ایما»دانسته و گوید:

«مومی الیه:تلفظ مومی بضم میم و واو معروف و بفتح میم دوم بر وزن موسی صیغهء اسم مفعول است از ایما پس معنی مومی الیه ایما و اشاره کرده شود بسوی او(است)و کسانی‏ که بواو مجهول و بکسر میم ثانی و یای معروف خوانند غلط است.از مزیل و دیگر کتب صرف...انتهی‏2»و با لجمله اگر اشکالی هم باشد بین خداوندان لغت عربست که‏ زمخشری مومی الیه و متاحزان از فرهنگ‏نویسان موما الیه ضبط کرده‏اند و قاموس و صحاح‏ جوهری درینباب ساکت‏اند و فرهنگ‏نویسان فاضل هند و ایران طرف قدما را گرفته و چنانکه‏ اشاره کردم آنچه من در کتب قدیم و تحریرات محرران یافته‏ام طبق قول زمخشری و غیاث‏ اللغات بوده است یعنی مومی الیه و ممکن است در اینمورد همزه بیا اصاله میشده است.

3-در صفحه 187 نوشته‏اند:یک عربی دان از کلمه اولیتر یا اعلمتر یا ارشدتر دو برتری میفهمد،ولی عربی ندان یک برتری بیش نمی‏فهمد،از اینروست که مثل سعدی نیز اولیتر را درست شناخته و بکار برده است...الی آخر.

این جمله بسیار صحیح است اما طوری تنظیم شده است که ممکن است مبتدیان تصور کنند کلمات اعلمتر یا ارشدتر یعنی صیغه‏های مباغهء عربی بسا ادات تفضیلی فارسی میتوان‏ آورد و مثل سعدی مردی هم آورده.لازم بود توضیح داده میشد که ازین صیغه‏ها فقط «اولیتر»را سعدی و شمس قیس رازی و غالب استادان قرن هفتم و هشتم استعمال کرده‏اند و هرگز دیده نشده است که اعلمتر یا ارشدتر یا افصح‏تر یا اعلی‏تر و غیره را بکار برده باشند هرچند طبق اصولی که نویسندهء محترم مکرر بدانها اشاره کرده است اگر هم استعمال میشد ضرر بگاو و گوسفند کسی نمیزد؛اما محض اطلاع مبتدیان باید گفت که استعمال هر لغت و هر ترکیبی قیاسی و یا وابسته بفلسفه و براهین طبیعی نیست و نباید پرسید که:چرا سعدی«اولیتر» را جایز شمرده و اعلم‏تر و اعظم‏تر را جایز نشمرده است؟!جواب این سئوال سکوت استاد است‏ در برابر شاگرد.حالا من این جواب را مینویسم و زحمت استادانرا کمتر میکنم و آن اینست که‏ (1)-اساس البلاغه جلد دوم ص 528.سطر 11 الواو معل المیم.

(2)-غیاث اللغات طبع کانپور صفحه 509 سطر 12-17

این ترکیب«اولیتر»بعللی که شاید استعمال یکی از افراد موجه و عزیز مملکت بوده که بغلط یا بسوق طبیعت آنرا مکرر بکار میبرده و مردم شهری که آنوقت پایتخت بوده است و ازو تقلید کرده‏اند و رفته‏رفته در عداد لغات فصیح و مشهور درآمده و استادان هم از استعمال آن خود داری نکرده‏اند.در واقع هرچه مردم بپسندند پسندیده بود..در همین حال بارها دیده‏ایم‏ که اولی را بدون پساوند تفضیل استعمال کرده‏اند چنانکه خواجه فرماید:

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی‏ وین دفتر بیمعنی غرق می ناب اولی

4-راجع بفرهنگی که معنی کلمه‏های عربی رایج را در پارسی ضبط کند درست‏ نوشته‏اند.علاوه بر کتابی که در دست آقای فروزانفر استاد دانشسرایعالی است چندسال قبل‏ جمعی از علمای زبان که آقای فروزانفر و حقیرهم در ضمن آنها مفتخر بودیم بتالیف کتاب‏ لغتی که مقدار چهل هزار لغت فارسی و عربی مستعمل و متداول را در بر داشته باشد دست‏ زدند و بدبختانه بعللی که غالب آن طبیعی بوده هنوز اینکتاب بطبع نرسیده است ولی امید هست‏ که بزودی این مقصود عالی صورت گیرد و این مشروع مبارک تحقق پذیرد.

5-الفاظ عربی شکل که در فارسی ساخته‏شده بسیار است.قدیمترین آنها«تحرمز» است مصدر جعلی از باب تفعل یعنی«حرامزادگی»که در قرن هفتم و هشتم بنظر رسیده‏ است و نزاکت،از نازک فارسی که از قرن دهم و یازدهم ببعد در کتب دیده شده است‏ و در این‏باره ترکان عثمانی ایامی که بدانستن لغات عربی و فارسی افتخار مینمودند معرکه‏ کرده‏اند و قسمت زیادی از لغات عربی یا عربی شکل که در خود عرب متداول نیست یا بصیغهء دیگر متداولست از قبیل«نظمیه»«عدلیه»«مالیه»«داخله»«خارجه»«بدلیة»«صلحیه» «متوسطه»و بسیاری نامهای دیگر با مصادر عجیب و غریبی که عربان آنرا استعمال نمیکنند و من غالب آنها را در جلد سوم سبک‏شناسی نقل کرده‏ام.از ترکان عثمانی بوسیلهء دانشمندان‏ آذربایجانی که زیادتر با ترکان مراوده داشتند یا در خان والده چندی گذرانده بودند بزبان‏ پارسی انتقال داده شد و عجب آنکه بعد از اصلاح و تبدیل این لغات بلغات اصیل فارسی مانند تبدیل«مکتب ابتدائی»به دبستان یا«متوسطه»بدبیرستان که تمام کتب ادبی ایران شاهد صحت‏ و اصالت این لغات دومی است بعضی از آنذوات یا اتباع آنها غرولند میزنند که چرا بجای مدرسه‏ متوسطه کلمهء ساختگی«دبیرستان»را رواج داده‏اند در صورتیکه بعکس تصور آنها دبیرستان‏ فارسی اصیل و«متوسطه»ساختگی و ترکی است!با لجمله:نزاکت از نازک،فلاکت از فلکزدگی‏ سفالت از سفلگی،تحرمز از حرامزادگی و امثال آنها بسیارست که جای ذکرش نیست.

6-در صفحه 188 کلمه«پسوند»را استعمال کرده‏اند،ممکن است.ازیشان خواهش‏ کنم که منبعد بجای پسوند لفط«پساوند»و بجای پیشوند لفط«پیشاوند»را استعمال‏ کنند.زیرا در زبان فارسی رسم بوده است که در غالب کلمات مرکب از دو اسم یا دو قید یا دو حرف و غیره-بین اندو را با الف و قایه زینت میداده‏اند مثل:پشتاپشت،سراسر، ریشاریش،پیشاپیش،دورادور،دمباوند(نام اصلی دماوند)دهاده،گیراگیر، روارو،دمادم و نظاریر فراوان آنها که با شواهد در سبک‏شناسی ذکر شده است.لفط و«پساوند» یکی از آن ترکیباتست که در کتب فرهنگ و اشعار قدیم بهمین شکل وارد و ضبط گردیده و در فرهنگ اسدی و بتقلید او فرهنگنویسان متاخر آنرا قافیهء شعر معنی کرده‏اند و اسدی دلیل در دست ندارد که مدلل دارد این لغت بمعنی«قافیهء شعر»است و ظن متاخم بعلم دارم که پساوند بمعنی«مقطع»قصیده است در قبال«چکاته»بفتح جیم فارسی که بمعنی«مطلع»قصیده است‏ و این گمان از همان شاهدی برخاسته است که اسدی آنرا از برای لغت«پساوند»آورده و متاسفانه در نسخهء چاپ آقای اقبال(ص 100)غلط افتاده است و شعر مغلوط چنین است:

همه یاوه همه خام و همه سست‏ معانی با حکایت تا پساوند

و پیداست که مصراع دوم این بیت معنی ندارد و در بعض نسخ اینطور دیده شده:معانی از چکامه‏ تا پساوند و نظر بدانکه«چکامه»هم اینجا بیمعنی است حدس میزنند اصل چنین باشد:

همه یاوه همه خام و همه سست‏ معانی از چکاته تا پساوند

و این شعر در ذم قصیده‏ای گفته شده و قصد شاعر آنست که قصیدهء مزبور از مطلع تا مقطع یاوه و خام و سست است!دلیل بر صحت این حدس و اصلاح،لفظ«چکاته»است.چه این کلمه در کتب پهلوی مکرر چه با املای چکات چه باملای چکاد آمده و بمعنی قلهء کوه است و گاهی هم بمعنی فرق و بالای‏ سر دیده شده و در همان لغت الفرس اسدی صفحه 106 چکاد بمعنی پیشانی و سر کوه و بالای‏ پیشانی و میان سر آمده و از قول طاهر فضل(حاشیه همان صفحه)شاهد آورده است.

گرخدو را بآسمان فکنم‏ بی‏گمانم که بر چکاد آید

فردوسی هم بعمنی سر کوه آورده و گوید:

بیامد دوان دیدبان از چکاد که آمد سپاهی ز ایران چو باد

و باید دانست که در فارسی مکرر دال مهمله بتاء مثناة تبدیل میشود و چکات و چکاد یکی است و های چکاته‏های تصغیر و علامت مجاز بودن کلمه است که حقیقت آن بعمنی سر و قله‏ و مجاز آن بمعنی سر یعنی«مطلع»قصیده است چون دهان و دهانه و گوش و گوشه و دست‏ و دسته و لب و لبه صدها نظایر آن وبا لجمله پساوند مرکبست از«پس»و«وند»با افزودن‏ الف و قایه بمعنی مقطع قصیده،و شاید قافیهء شعر را هم بتوان پساوند نامید اما ازین‏ شاهد که اسدی آورده است مقطع برمیآید نه قافیه..و معاصران ما که یکی از آنجمله مخلص‏ باشد این کلمه را با لفظ متقابل آن پیشاوند و پساوند نامیدیم،چه دیدیم«پساوند»بمعنی‏ قدیم که بقول فرهنگ‏نویسان قافیهء شعر یا طبق عقیدهء مزبور مقطع قصیده باشد دیگر مورد استعمال ندارد و کلمات«پروفیکس»و«سوفیکس»1که در دستور زبان مورد حاجت است نیز ترجمه لازم دارد،پساون را مقیاس گرفته پیشاوند را هم بدان قیاس استعمال کردیم.ولی‏ بعضی از دانشمندان مسامحه فرموده بجای آندو پیشوند و پسوند استعمال کرده و میکنند.اما نظر بآنکه استعمال ما با شیوهء پارسی‏زبانان مطابقت زیادتر دارد و نیز یکی از آندو که بایستی‏ مقیاس دیگری قرار بگیرد با الف وقایه از سابق وجود داشته است و علاوه بر اینها در دو تالیف‏ با لنسبه مفصل«سبک‏شناسی»و«دستور آقای همایون فرخ»با الف استعمال شده طبق قواعدی‏ که از قدیم،اهل فن نسبت باصطلاحات،یکدیگر را مراعات میکرده‏اند بهتر است دانشمندان‏ آنرا با الف استعمال کنند یا دلایلی متقن‏تر از دلایلی که من یادآور شدم ذکر کنند تا ما و سایرین‏ با خذف الف موافق شویم.

7-در صفحه 188 فقرهء 4 راجع باینکه:تا بتوانیم از حرف سود جوئیم نباید اسم با فعل‏ بکار بریم..الی آخر.باید دانست که این دستورالعمل کلیت ندارد و این بحث بحثی است‏ معانی بیانی مربوط بایجاز و اطناب و فصاحت و بلاغت.اگر تلمیذ یا منتهی اهل فضل و طبعا فصیح و بلیغ و هوشیار است میتواند هرجا هرچه اقتضا کند بکار برد،چه جائی ایجاز مطلوب و جای دیگر اطناب پسندیده است و یک حکم قاطع و مطلق نمیتوان کرد..اما شکی نیست که استعمال زیان‏ و سود یا«بر»و«برای»و«به»و غیره از حروف در موارد به له یا برعلیه و سایر الفاظ تازی زیباتر و بی‏اشکالتر و اولیترست اما چنانکه اشاره کردیم هر شش فقره شواهدی که‏ ذکر کرده‏اند در ایجاز صدق میکند و ممکنست نویسنده نتواند همه‏جا از آن متابعت بنماید.

8-فقره سوم از صفحه 189 و فقرهء اول از صفحه بعد همه صحیح است و باید نویسندگان‏ از این نظر استفاده کنند.چیزی‏که مرا قدری متعجب کرده ضعف تالیفی است که در سطر آخر همان‏ فقره در افعال«میامیزند..درمیایند و ترجمهء درستی ازین کلمه‏های فرنگی میگردند!»دیده‏ شد ولی مطلب صد درصد درست است.

از لفظ«واژه»راستش را بخواهید من هم خوشم نمیآید!....اصولا من هرگز بعمل‏ فرهنگستان بآن تندی که رفتند و اسباب زحمت خود و مردم شدند معتقد نبودم،اما مثل برخی‏ متعصبان قوم که اختیار اعصاب خود را نیز در نوشتن و انتقاد در دست ندارند با آنها دشمن‏ هم نیستم،چه صدها لغت بسیار خوب بوسیلهء آنها نشر شده و مصطلح گردیده که بمراتب‏ بهتر از عربیهای متداولی یا ساختگی و مزخرف قدیم است و باید از زحمات کسانی که برای دفع‏ لغت‏سازان«ارتش!»که تحت امر«ستاد!»روزی با دستیاری انجمن ایران جوان و تحت‏ حمایت پادشاهی قوی پنجه چون رضا شاه پهلوی بکندن ریشهء عربی میان بسته بودند،طرح‏ «فرهنگستان»را ریختند و مفت و مجان خود و جمعی از اهل فضل را بزحمت و حمالی واداشتند، از قبیل مرحوم فروغی و مرحوم حاج محتشم السلطلنه و مرحوم تقوی و جماعتی که هنوز زنده‏اند سپاسگزاری کردنه تا این حد دشنام‏ها و اسنادات اغراق‏آمیز و مغرضانه روا داشت!

9-باری قسمت دیگر که در پایان مادهء 48 اصلاحی از قانون اساسی بتصویب مجلس‏ مؤسسان رسیده است-مرقوم شده نیز صحیح و سراسر مقبول وصوابست.اما ذکر پساوند «آک»منقول از ملهمات کسروی تبریزی در آخر آن مقالهء فاضلانه مانند پایهء لرزانی بود که زیر عمارت زیبائی باشد و اسباب کدورت و رنجش روحی من شد.